بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 72**

جلسه۱۳/ ۱۱/ ۸۸ اقسام جمع عرفی (توضیح بیشتر)

**اقسام جمع عرفی(حمل یک دلیل بر اقتضاء در کلام آخوند)**

در بحث جمع عرفی یکی از مواردی که مرحوم آخوند ذکر می کند این است که گاه به ملاحظه دو دلیل کشف می کنیم که یک دلیل باید حمل بر اقتضا شود. ایشان این وجه جمع را در ادله احکام عناوین اولیه و عناوین ثانویه مطرح می کنند به این بیان که عرف ادله احکام اولیه را حمل بر اقتضایی بودن می کند و از ظهور دلیل در نظارت به حکم فعلی رفع ید می کند. در اینجا اشکالاتی به مرحوم آخوند شده است.

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری اشکال کرده اند که تقدیم ادله احکام عناوین ثانویه مطلب صحیحی است، ولی نه به وجهی که شما ذکر کرده اید. تقدیم این ادله یا به این جهت است که لسان حکومت دارند و یا به این جهت که ادله عناوین ثانویه و لو نسبت به یک دلیل خاص رابطه عموم من وجه دارند، ولی نسبت به کل و مجموع ادله احکام عناوین اولیه رابطه عموم و خصوص مطلق دارند؛ لذا ادله عناوین ثانویه آنها را تخصیص یا تقیید می زنند. اگر این جهات نباشد، ما نمی توانیم ادله احکام عناوین اولیه را حمل بر اقتضایی بودن کنیم. ایشان در ادامه مثال هایی را هم ذکر می کنند که ما از نقل آنها صرف نظر می کنیم.

دو جهتی که در کلام مرحوم آقای حائری ذکر شده، در واقع به یک وجه بر می گردند؛ چون تقدیم حاکم بر محکوم در واقع به تخصیص ادله محکوم و اخراج موارد دلیل حاکم در تحت آن باز می گردد. ولی ممکن است وجه تقدیم ادله احکام عناوین ثانویه را تخصیص (خواه به لسان حکومت باشد یا نباشد) ندانیم.

البته چه بسا ما به طور کلی به تقدیم ادله احکام عناوین ثانویه بر ادله احکام عناوین اولیه قائل نشویم، ولی در جایی که مقدم شود، نحوه تقدیمش تخصیص نیست. بین رابطه تخصیص و بین این که ادله عناوین اولیه حمل بر اقتضا شوند، تفاوت هست. اگر قائل به تخصیص شویم، معنایش این است که حکمی که دلیل عنوان اولی ناظر به آن است، حکم فعلی است، ولی اختصاص به غیر از مواردی دارد که معروض عنوان ثانوی قرار گرفته اند. پس در موارد عروض عنوان ثانوی، دلیل حکم اولی اصلا ناظر به آن نیست و در نتیجه ما نمی توانیم وجود ملاک را در این موارد احراز کنیم. مشهور بین آقایان

که معتقدند ملاک از راه امر احراز می شود، دیگر نمی توانند در فرض عروض اکراه یا اضطرار یا هر عنوان ثانوی دیگر، صحت عبادت را تصحیح کنند.

راه حل دیگر این است که بگوییم در اینجا رابطه تخصیص نیست، بلکه عرفا ادله احکام عناوین اولیه حمل به حکم اقتضایی می شوند و در همه موارد حتی در موارد عروض عناوین ثانوی نیز این اقتضا حکم وجود دارد. ولی در این موارد حکم فعلیت پیدا نمی کند با این که ملاک آن وجود دارد. صحت عمل در اینجا با تحقق همین ملاک اثبات می شود و مانع که همان عنوان ثانوی باشد مانع از اتصاف به وجوب می شود نه این که از مشروع بودن آن نیز منع کند. با این تفسیر از کلام مرحوم آخوند دیگر اشکال مرحوم حاج آقا مرتضی حائری وارد نخواهد بود.

ما ممکن است شبیه همین حرف را در مطلق موارد تزاحم مطرح سازیم؛ در بحث تزاحم این شبهه به طور جدی مطرح است که چگونه می توان جعل احکام را تحلیل کرد که تزاحم به طور تعارض نینجامد؛ چون اگر دو دلیلِ صلِّ و انقذالغریق داشته باشیم و هر دو را ناظر به فرض تزاحم بدانیم و مفاد هر دو را حکم فعلی بگیریم، قهرا این دو دلیل متعارض بوده است؛ چون جعل این چنینی برای این دو دلیل ممکن نیست. لذا دو دلیل با هم نسبت به مجمع، تکاذب خواهند داشت.

برای حل این مشکل راه حل هایی ارائه شده است؛ مثلا شهید صدر می گوید همه ادله یک مخصص لبّی دارند و آن عدم اشتغال به مزاحمی است که از جهت اهمیت کمتر از واجب مورد نظر نیست. ما ممکن است بگوییم ادله احکام نسبت به فرض تزاحم اقتضایی است و نه فعلی و مراد از اقتضاء حکمی است که لولاالتزاحم جهات مربوط به فعلیت آن تام است و لذا در صورت عدم مزاحمت حکم فعلی می شود. بنابراین ما با این ادله می توانیم ثبوت ملاک را در فرض تزاحم نتیجه بگیریم. تفصیل این بحث را به محل خود وا می نهیم. به هر حال در بحث احکام عناوین ثانویه می توان از نفس لسانِ ادله ای چون لاحرج و حدیث رفع و امتنانی بودن آنها، ثبوت ملاک را در احکام حرجی و احکامی که حدیث رفع ارتفاع آنها را بیان می کند، اثبات کنیم.

**نکته ای درباره کلام مرحوم آقای روحانی درباره حکم اقتضایی**

مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول اشکالاتی را به حکم اقتضایی مطرح می کنند و در حاشیه به آنها پاسخ می دهند. یکی از این اشکالات این است که حمل بر حکم اقتضایی عرفی نیست. سپس در مقام تحقیق مطلبی را می فرمایند که به نظر می رسد مشکل چاپی دارد؛ چرا که صدر و ذیل نوشته با هم سازگار نیست. ایشان می فرمایند تحقیق این است که ما تفصیل قائل شویم بین این که حکم عنوان اولی متضمن حکم الزامی وجوبی است و بین جایی که مبین حکم اباحه است. بعدا در بیان

تفصیل در هر دو صورت می فرمایند که حکم اقتضایی ثابت نمی شود! شاید ایشان می خواستند بگویند که در مواردی که حکم عنوان اولی، حکم الزامی باشد، جمع لااقتضایی صحیح نیست، ولی در جایی که دلیل اول اباحه باشد، حمل بر لااقتضایی صحیح است.

صرف نظر از نکته ای که ایشان می خواهند ارائه کنند، ما مطلب را به این شکل توضیح می دهیم که در میان احکام خمسه، فقط اباحه است که دو قسم دارد و یک قسم آن لااقتضایی است. در سایرِ احکام این گونه نیست که به جهت عدمِ تحققِ ملاکِ سایر احکام آن حکم جعل شود. گاهی اقتضای سایر احکام در مورد اباحه هم وجود داشته، ولی اقتضای اباحه در مورد آن غالب شده است. مثلا در مورد حرج و اضطرار، به همین شکل است. نماز مصلحت الزامی دارد، ولی مصلحت ترخیصیه بر این مصلحت غالب می شود و حکم فعلی با اباحه خواهد بود. یا مثلا در مورد کسی که روزه برایش حرجی است، در اینجا به جهت مصلحتی که در ترخیص هست، شارع روزه را از ذمه مکلف بر می دارد. البته گاهی هست که با رفع وجوب استحباب باقی می ماند؛ چرا که استحباب خود متضمن ترخیص است.

به هر حال نکته اصلی بحث این است که گاهی اباحه لااقتضایی است و گاهی اقتضایی. دلیل مثبتِ اباحه ظهور در این که اباحه در آن از کدام قسم است، ندارد. در برخی موارد می دانیم که باید اباحه اقتضایی باشد یا در برخی موارد می دانیم که لااقتضایی است، ولی در معمول موارد این گونه نیست.

گاهی دو دلیل داریم که یک دلیل می گوید الغنم حلال و دلیل دیگر می گوید ملاقی النجس حرام. رابطه اینها عموم من وجه است. در اینجا یک راه حل این است که بگوییم حلیت در غنم حلیت لااقتضایی است. راه حل دوم این است که بگوییم حلیت در این دلیل حلیت حیثی است. ما حصل این وجه این است که در غنم اقتضای حرمت از حیث غنم بودن وجود ندارد. این مطلب قابل جمع است با این که عنوان دیگری بر مصادیق غنم عارض شود و آن را حرام کند. یعنی تعارض دو دلیل مذکور از باب تعارض مقتضی و لامقتضی می شود. لذا حکم فعلی طبق حرمت است و اباحه در الغنم حلال در مرحله اقتضا باقی می ماند. این جمع شبیه به همان راه حل اول یعنی حمل بر لااقتضایی است و اباحه ماخوذ در این دلیل در نهایت در مجمع عنوانین به فعلیت نمی رسد.

این که دلیل الغنم حلال را حلیت لااقتضا بدانیم، در رفع تنافی کافی نیست، بلکه باید قید حیثی را نیز اضافه کنیم. چون معنای لااقتضایی بودن بدون حیثی بودن این است که در هیچ کدام از افراد غنم اقتضای حرمت وجود ندارد؛ نه از ناحیه غنم بودن و نه از ناحیه دیگر. در نتیجه با دلیلی که می گوید

در برخی افراد اقتضای حرمت وجود دارد، متعارض خواهند شد. ولی حمل بر حیثی بودن این مشکل را ندارد و با تحقق اقتضای حرمت در یکی از مصادیق با حیثیت دیگر کاملا سازگار است.

آقای روحانی ظاهرا این صورت را می خواهند بگویند که در حکم اباحه اقتضا وجود دارد و الا اباحه آن بالفعل نیست. به هر حال این دو وجه جمع با هم متفاوت هستند؛ در حیثی بودن، اقتضایی بودن مستقیما فهمیده نمی شود، بلکه اقتضایی بودن حاصل حیثی بودن آن است. یکی از راه حل های مرحوم حاج آقا مرتضی حائری همین حیثی بودن برخی قضایا است و به همین دلیل است که به حمل بر اقتضایی بودن یک سری اشکالات را مطرح می کنند. ایشان می فرمایند که حمل بر اقتضا فقط در اباحه می تواند مطرح باشد، ولی در احکام الزامی این حرف صحیح نیست و باید اهم و مهم و سایر نکات را ملاحظه کرد. به هر حال معمولا نتیجه حمل دلیل اباحه بر حکم حیثی و حمل بر حکم اقتضایی تفاوت ندارد، ولی با دو تقریب به این نتیجه می رسیم و ممکن است ثمره عملی هم بر این دو وجه مترتب شود.

**حمل روایات مختلفه بر استحباب**

وجه عرفی دیگر مطرح شده در این بحث این است که گاهی در یک موضوعی ادله مختلفی وارد شده است؛ مانند روایات مختلف مساله نزح بئر. در اینجا گفته می شود که خود اختلاف ادله در تعداد لازم در نزح، می تواند مویدی باشد بر استحباب حکم. این وجه جمع می تواند از شاخه های حمل بر استحباب محسوب می شود. گاهی می گوییم این اختلاف ظهور امر را از بین می برد و گاهی گفته می شود امر ظهور در استحباب پیدا می کند.

نکته بحث در این است که در واجب تعدد مراتب مطلوبیت نادر است، ولی در امور مستحب تعدد مراتب شایع است. تعدد مراتب استحباب امری کاملا عرفی است؛ مثل این که عرف شستن یک ظرفی را خوب بداند که شستن مقول به تشکیک است و هر چه به بهداشت نزدیک تر باشد، عرف آن را تحسین بیشتری می کند. در موارد کفاره که مقدار بسیار کمی ذکر شده باشد یا تعیین مقدار به مخاطب واگذار شده نیز می تواند شاهد بر استحباب کفاره باشد. در امور ایجابی معمولا محدوده را مشخص می کنند.

در بحث استظهار حائض در روایات در مورد تحدید ایام استظهار اختلافی وجود دارد. مرحوم آقای خویی در اینجا می فرمایند بر حائض یک روز استظهار واجب است و مازاد مستحب است. ولی در این گونه موارد که مراتب مختلفی ذکر می شود، دلیل ظهور در این که اقل مراتبش واجب است، ندارد. در

مساله بئر این مطلب روشن تر است؛ چون علاوه بر تعدد مراتب دلیلی در مقابل هم داریم که ماء البئر واسعٌ . در این گونه موارد خود اختلاف مراتب دال بر استحباب نزح می تواند باشد.

**حمل بر تخییر**

وجه جمع دیگر، حمل بر تخییر است. مثلا اگر در دلیلی وارد شود که کسی که در ماه مبارک افطار کند، باید عتق رقبه کند. در دلیل دیگر وارد شده است که این فرد باید صوم ستین را اتیان کند و دلیل دیگر اطعام ستین مسکینا را واجب می کند. جمع بین این روایات حمل آنها بر تخییر است که در واقع از باب حمل ظاهر بر اظهر است به این بیان که هر یک از این ادله در کفایت مورد ذکر شده، نص است، ولی در تعین آن ظاهر است. ما از ظهور هر کدام به وسیله نص دیگری رفع ید می کنیم (با فرض این که خصال ذکر شده از جهت سختی و آسانی با هم تفاوتی ندارند) و دلیل این گونه ذکر شدن را مثلا ابتلای مخاطب خاص به مورد ذکر شده می دانیم. در جایی که موارد ذکر شده با هم از جهت سهولت و صعوبت با هم تفاوت دارند، اصعب حمل بر افضل الافراد و اسهل حمل بر ادنی الافراد می شود. مثلا فرض کنید در یکی از محرمات احرام دو دلیل وارد شده که یک دلیل کفاره را شاۀ دانسته و دلیل دیگر بدنۀ را مطرح کرده است. در اینجا می گوییم هر دو کفایت می کند، ولی بدنه افضل است.

البته در خصوص این مثال تنها دلیل تعین بدنه با دلیل اول منافات دارد، ولی دلیل شاۀ اصلا ظهور در تعیین شاۀ نسبت به مراتب بالاتر ندارد. به هر حال در این مثال ما با توجه به صراحت "علیه شاۀ" در کفایت شاۀ از ظهور "علیه بدنۀ" در تعین رفع ید می کنیم.

در بحث عجز از خصال ثلاث کفاره، برخی روایات به هیجده روز روزه قائل شده است و برخی دیگر به تصدق بمایطیق. مرحوم آقای خویی می فرمایند که علی القاعده ما باید در اینجا بگوییم که شخص هم باید هیجده روز روزه بگیرد و هم تصدق به مایطیق کند؛ چون از اطلاق هر دلیل در عدم وجوب شیء آخر به قرینه روایت دیگر در وجوب رفع ید می کنیم.

ولی این کلام صحیح نیست؛ این گونه روایات کالصریح در کفایت مورد ذکر شده و عدم لزوم شیء آخر می باشند. و علی القاعده به قرینه صراحت هر دلیل در کفایت مورد ذکر شده در آن از ظهور دلیل دیگر در تعین باید رفع ید کرده در نتیجه حکم به تخییر مکلف بین دو کفاره (هیجده روز روزه یا تصدق بمایطیق) گردید.

البته این حمل از باب جمع عرفی است و در آن فی الجمله مخالفت ظاهری وجود دارد. ولی مخالفت ظاهر آن به اندازه مخالفت ظاهری که در حمل مرحوم آقای خویی ذکر فرموده اند، نیست. این که برای مکلف تنها قسمتی از وظیفه برای مکلفی که برای تعیین وظیفه سوال کرده بیان شده، بسیار

خلاف ظاهر است. اما در عدم ذکر عدل کفاره آن مقدار مخالفت ظاهر وجود ندارد. گاه به جهتی برای مکلف تنها بعضی از مصادیق واجب ذکر می شود؛ چون مصداق متعارف تر برای او همان است و برای مکلف دیگر مصداق دیگر.

شیبه این مطلب را ما از مرحوم جدمان نقل می کردیم که ایشان تقلید از عده ای از علمای طراز اول پس از مرحوم آقای بروجردی جایز می دانست، ولی وقتی از ایشان سوال از مرجع تقلید می شد به تناسب شهر سائل، یکی از علما را معرفی می کردند؛ مثلا اگر کسی از گلپایگان از ایشان سوال می کرد، مرحوم آقای گلپایگانی را تعیین می کردند؛ چون عقیده داشتند که مصلحت نیست در یک شهر مقلِّدهای مختلف وجود داشته باشند. یا مثلا در روایات شعیب عقرقوفی وقتی از کسی که از او اخذ دین کند می پرسد، امام علیه السلام در پاسخ او را به ابوبصیر اسدی با عبارت علیک بالاسدی ارجاع داده است؛ زیرا ابوبصیر اسدی دایی شعیب است. در اینجا علت عدم ارجاع به زراره می تواند دسترس تر بودن ابوبصیر اسدی برای شعیب باشد. ولی راوی دیگر با عبارت علیک بهذا الجالس به زراره ارجاع داده شده که با هم منافاتی ندارند.

به هر حال حمل بر تخییر دو قسم دارد که یکی حمل بر تخییر صرف (در جایی که موارد ذکر شده از جهت سهولت و صعوبت مساوی باشند) و یکی حمل بر تخییر با افضل الافراد بودن برخی از موارد (در جایی که یکی از بقیه اصعب باشد).